

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه نقطه نظرات در تحقیق مسأله

نزاع با اخباری ها گذشت و عنوان نزاع هم این بود که آیا حجیت قطع می تواند به قیدی مقید شود یا خیر- چه از نظر قاطع چه از نظر اسباب-؟
به نظر ما تصور صحیح مطلب مستلزم تصدیقش است.

ولی در حاشیه این نزاع که به نظر ما پاسخش روشن است، مسائل مهمی مطرح است که قطعا از خود نزاع به مراتب بالاتر است، تا جائی که گاهی بسته به جوابی که به حواشی می دهیم گاه روش انسان در فقه را متفاوت می کند حتی بالاتر این که گاه سرنوشت علمی انسان را عوض می کند.

برخی نمود های این بحث را اشاره می کنیم.

نمونه اول: بحثی وجود دارد که آیا بحث حسن و قبح و درک حسن و قبح از سوی عقل عقلاء و خرد جمعی قابل اثبات است یا نه؟

به تعبیر مرحوم مطهری- البته این بحث خیلی قدیمی است- ما یک سری مسائل داریم که نه قابل اختلاف است و نه فرهنگ ها، نه اختلاف زمان و مکان در آن اثر می گذارد؛ بعنوان مثال معادلات ریاضی و هندسی یا برخی قطعیات عقلی مثل بطلان خلف و تناقض و ... که به این ها عقل نظری گویند.

برخی موارد محل بحث است که از موارد عقل عملی می باشد که درک مصالح و مفاسد و در پی آن، درک حسن و قبح یا به تعبیر مسامحی اش حکم به حسن و قبح در طول تاریخ محل بحث بوده است. امروزه هم بر اساس نسبییت اخلاق بحث است که آیا ما ارزشهای اخلاقی ثابت داریم یا تمام ارزشهای اخلاقی که بعنوان گزاره های حسن و قبح عقلی ابراز می شود متغیر است. این اختلاف بین فلاسفه و متکلمین بوده است. متکلمین قائل به حسن و قبح بوده اند و مباحث کلامی خود را بر اساس حسن و قبح مطرح می کنند. آنها بحث حسن را مطرح می کنند و ارسال رسل و انزال کتب را مطرح می کنند که بر قانونگذار است که انبیاء را برای هدایت بشر بفرستد والا اگر نفرستد و بعد بخواهد آنها را عقاب کند قبیح است؛ حتی گویند: لطف بر خدا واجب است یعنی ثابت است یعنی خدا غیر از این عمل نمی کند. ولی ته حرف ایشان به جز اشاعره این است که خدا باید این کار را بکند و مقابل اشاعره حسن و قبح را مطرح می کردند؛ ولی اشاعره می گفتند: حسن و قبح در مورد خدا معنا ندارد و فعل خدا را نمی تواند طبق هیچ قالبی را سنجید و لذا حسن و قبح عقلی را که به معنای قالب درست کردن برای فعل خدا می دانستند نپذیرفتند و این را با اولو هیت منافی می دانستند. لذا این که العدل حسن یعنی يلزم فعله عقلا یا الظلم قبیح یعنی يلزم ترکه عقلا را قبول ندارند و شعار الحسن ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع را سر داده اند؛ در واقع اشاعره هم اندیش با فلاسفه می گفتند که ما چیزی بنام حسن و قبح عقلی نداریم.

این بحث به محدوده درک عقل بر می گردد که آیا عقل ما می تواند حسن و قبح، مصلحت و مفاسد را درک کند یا نمی تواند؟ مرحوم مطهری می خواهد بفرماید: اندیشه های عملی از قبیل مواردی است که فلاسفه می گویند که قالب واقعی ندارد و مربوط به زندگی بشر است و به تعبیر منطقی ها از آراء محموده یا تأدیبات صلاحیه است. این اندیشه را مرحوم محقق اصفهانی هم زنده کرد که این مواردی که مربوط به عقلی عملی است از آراء محموده است که اگر حفظ نظامی مطرح باشد این ها هم هست و اگر حفظ نظامی نباشد این ها هم نیست. که البته شارع گاهی این آراء محموده را امضاء می کند و گاهی امضاء نمی کند. پس مرحوم

مطهری متأثر از اندیشه های علامه و علامه هم متأثر از اندیشه های مرحوم اصفهانی معتقد است که این اندیشه های عملی مربوط به این است.

حال سوال این است که آیا مرحوم مطهری و امثال ایشان می خواهند بگویند درک مفسده و مصلحت از سوی عقل و طبیعتا داوری عقل به حسن و قبح مربوط به زندگی بشر است، متغیر است و صرف اعتبار است. بعبارت دیگر حسن عدل و قبح ظلم از مفاهیمی است که مقابل معادلات ریاضی و فلسفی است که آن معادلات را عقل ما درک می کند ولی این ها قراردادی است؛ لازمه این سخن این است که فلاسفه در واقع منکر درک حسن و قبح از سوی عقل هستند. اگر این حرف را زبیم طبیعتا چیزی بنام قانون ملازمه نداریم؛ چون قانون ملازمه گوید: کما حکم به العقل حکم به الشرع در حالی که این نظر می گوید: اصلا چیزی بنام حکم عقل به حسن یا به قبح نداریم بلکه این ها یک مفاهیمی هستند که از درون دین تولید می شود و بعد از دین به وجود می آید و ما نباید قالبی تعیین کنیم. این کلام را اخباری ها و اشاعره داشتند؛ مرحوم بحرانی می فرمود: دریای مناطات احکام شرع دریایی است که عقل ما نمی تواند وارد آن حوزه شود و قبل از ایشان استر ابادی فرمود که عقل فقط در مسائل حسی و قریب به حس درک دارد ولی در غیر محسوس و قریب به حس دیگر جای درک عقل نیست. خوب شکی نیست که بحث حسن و قبح، مصلحت و مفسده نه محسوس است نه قریب به حس است و باید عقل حساب گر حتی با کمک همدیگر و خرد جمعی به گزاره ی عقلی برسد. طبق این بیان که ایشان به حساب فلاسفه می گذارد. جالب این که نسبت به اخباری ها این اندیشه را نسبت نمی دهد ولی به فلاسفه نسبت می دهد. در واقع فلاسفه گویند: عقل توانائی درک مصلحت و مفسده را ندارد، عقل قادر بر درک حسن و قبح نیست که طبیعتا مورد قاعده ملازمه موضوعا منتفی است و این اثرش این است که ما به هیچ وجه نمی توانیم از مفاهیمی مثل عدالت و ظلم و یا عناوین همسو با این ها در استنباط استفاده کنیم چون این ها مفاهیمی هستند که پسین دینی اند یعنی باید دین بیاید تا به ما بفهماند عدل کدام است و ظلم کدام است و قبل از دین ما عدل و ظلم را نمی فهمیم چون عقل حسن و قبح را درک نمی کند.

سوال: آیا حرف فلاسفه این است؛ بله اشاعره از این دسته هستند و ممکن است اخباری ها ولو بعضا از این دسته باشند که هستند ولی مرحوم مطهری و بسیاری از فلاسفه از این گروه نیستند. خود مرحوم مطهری به لوازم این حرف که زده اند. اگر این لوازم درست باشد. معتقد نیستند. ایشان در کتاب اسلام و نیازهای زمان مفصل از قاعده ملازمه صحبت می کنند و طرفدار قانون ملازمه می باشند و این بحث را مطرح می کنند که مفاهیمی مثل ظلم و عدالت دینی نیستند؛ به این معنا که بگوئیم باید انسان حتما متدین به دینی باشد تا آن دین برایش عدالت را معنا کند بلکه این ها مفاهیمی برون دینی هستند. مرحوم مطهری گلابه ای نابجا می کنند که چرا علماء ما از لا تنقض الیقین بالشک و اوفوا بالعقود و.. استفاده می کنند و کتابها نوشته اند و استفاده می کنند ولی از ادله ای مثل اعدلوا هو اقرب للتقوی، ان الله یأمر بالعدل و الاحسان، استفاده نکرده اند. بعد هم در کلامی خطابی می فرمایند: اگر علماء ما آنقدر که به آن آیات و ادله پرداخته اند به این ادله پرداخته بودند، فقه ما و جامعه ی ما سرنوشت دیگری داشت.

اشکال به مرحوم مطهری: این که علماء ما از این ادله استفاده نکرده اند از باب این که از این آیات و ادله خوششان نمی آمد یا غفلت ورزیده باشند، نبوده است بلکه یک جهتی داشته است. این هم که بگوئیم به سلیقه شان نمی خورده است و درکششان از مسائل کم بوده است، این بدترین گزینه برای جواب است. لذا اگر گزینه ی دیگری باشد نباید این طور مطرح کنیم. بنده در مقاله فقه و مقاصد شریعت مجله فقه اهل بیت شماره 41 توضیح داده ام که علماء ما معتقد بودند برخی ادله، ادله ی تشریحی می باشند مثل اقیموا الصلاه، اتوا الزکاه، اذا قمت الی الصلاه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق که این ها را نصوص مبین حکم می دانستند، ولی برخی نصوص را نصوص مبین مقاصد می دانستند که چارچوب شریعت را تفسیر می کند نه این که بخواهد یک دستور خاص از شریعت را بیان کند؛ آیاتی مثل اعدلوا هو اقرب للتقوی، اعدوا لله، اتقوا الله آیاتی نیستند که بشود در حکم از آنها استفاده کرد و لذا شناور هستند. این یک جریان شده است الان برخی از این کلمات مرحوم مطهری استفاده می کنند که اولاً عدالت و ظلم و ... مفاهیم دینی نیست که دین معنای این ها را برای ما مشخص کند. این که زن نصف ارث ببرد عدالت است ولی این که زن برابر مرد ارث ببرد عدالت نیست؛ گفته اند این فکر اشعری است که عدل را مفهوم درون دینی معنا کنیم. شما عدل را معنا کنید و بعد با معنایی که برای عدل کردید سراغ نصوص بیابید و اگر جایی نصی خلاف عدل بود اگر حدیث بود کنار بگذارید و اگر آیه قرآن بود یا باید بگوئیم نسخ شده یا باید بگوئیم مربوط به آن زمان بوده است. این الان یک

بحثی است.

حال سوال این است که آیا فکر فلاسفه همان فکر اخباری ها بوده است یا نه. بعبارت دیگر فلاسفه چه می خواستند بگویند؟

الحمد لله رب العالمین